

بررسی و چاپ آثار شیخ سعدی در تاجیکستان

رحیم مسلمانیان قبادیانی

شنیدم که بگریست دانای و خَش که: «یارب، مر این بنده را توببخش!». نام پاک شیخ سعدی برای هریک فرد تاجیک، چه خاص و چه عام، آشنا و گرامی است. آنچنان که نام استاد رودکی و حکیم فردوسی حکیم ناصر خسرو و حکیم عمر خیام، حکیم نظامی و شیخ عطار، خواجه کمال و خواجه حافظ، و... آشنا و گرامی است. این گفته، یعنی آشنایی و گرامی بودن شیخ سعدی، هیچ مبالغه ندارد، برای زیب سخن هم نیست و به خاطر خوش آمد پیش روی شیرازیان گرم رو هم نیست، بلکه حقیقتی است که هریک سفر کرده به فرارود، خود به چشمش دیده و به دل احساس نموده است و تأیید خواهد کرد. این پدیده پسندیده هم ریشه‌ای توانا داشته است و هم واسطه‌ای کارسان.

ریشه، جای گفتگو ندارد. سخن نغز و پر مغز خود شیخ اجل بوده است که به هر فرد (به اصطلاح) معتدل، بی‌تأثیر نمی‌باشد. درست همان سخنی که شیخ ما جایگاهش را در میان آفریده‌های خداوند، پس از جان، دومین می‌داند (توجه شود به مطلع «بوستان»).

و اما واسطه کارساز در ایجاد عشق همگانی به شیخ سعدی این است که در پی کوشش‌های مصرانه علامه صدرالدین عینی، استادان عبدالسلام دیهاتی، سید رضا علی‌زاده، عبدالغنی میرزایف، «خالق میرزازاده تعلیم پیوسته روزگار و آثار بزرگان ایرانی، سالهای سی‌ام سده بیست میلادی، در برنامه‌های درسی (هرسه مرحله: ابتدایی، راهنمایی و میانه) گنجانده شد. دلیل دلبستگی به طوس، نیشابور، شیراز و تبریز، در مجموع چنین است: ایران بهشتی - این بوده است که هر یکی از افرادش^۱ در سه بخش مهم از عمر خویش، یعنی کودکی و نوجوانی و جوانی - مکرر سه بار با نام و روزگار و آثار بزرگان این سرزمین آشنا شده‌اند - همان بزرگانی که آثار جاودانه به زبان خود آن قوم، به میراث گذاشته‌اند.

افتخار آشنا کردن مردم تاجیک با زندگی و سروده‌های شیخ «سعدی» در دوره شوروی، به علامه «عینی» تعلق دارد. وی در ابتدای سالهای سی‌ام سده بیست میلادی مقاله‌ای نوشت و به چاپ رساند، در سال ۱۳۱۹/۱۹۴۰ رساله‌ای با نام «شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی» تألیف نمود که در ۱۳۲۱/۱۹۴۲ چاپ و نشر شد.^۲ وی در سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ «بوستان» را همراه با پیشگفتار و توضیحات به طبع رساند.

نویسنده نامی تاجیک روانشاد استاد «ساتم خان الغ زاده» که ادیبی دانشمند و دقیق بین بود و آثار ارزشمند بدیعی درباره «رودکی» و «بوعلی» و «فردوسی» و دیگران به میراث گذاشت، بخش سعدی را برای تذکره جامع نمونه‌های ادبیات تاجیک نوشت. استاد الغ زاده سخن از زندگی و آثار شاعر به میان آورده، چهار غزل، بخش‌هایی از «گلستان» و چند بیت‌پند و اندرز را به عنوان نمونه درج کرده بود که جهت عامه خوانندگان مفید آمد.

کار برگردان (به خط سریلی تاجیکی) و چاپ آثار شاعر بزرگ از سالهای پنجاهم سده بیست میلادی سرعتی بیشتر پیدا کرد. چنانچه سال ۱۳۳۵/۱۹۵۶ «منتخب کلیات» به چاپ رسید که «عبدالاسلام دیهاتی» و «ابراهیم علی زاده» تهیه کرده‌اند؛ «گلستان» بارها،

چه در شکل گزیده و چه به طور کامل، از چاپ درآمد؛ سال ۱۳۵۸/۱۹۷۹ گزیده‌ای از غزلیات شاعر به دست خوانندگان رسید.

کار مهم دیگری که در تاجیکستان صورت گرفت، این بود که با هدف آشنا کردن خوانندگان خلق‌های دیگر اتحاد جماهیر شوروی سابق، آثار بزرگ به زبان روسی ترجمه و نشر شد. چنانچه در دوشنبه گزیده‌ای در سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ و پس از پنج سال دیگر ۱۳۳۳/۱۹۵۴ گزیده دیگری چاپ و منتشر می‌گردد.

همزمان در مسکو کارهای بررسی و تعلیق و ترجمه و چاپ آثار شیخ سعدی رشد و رونقی پیدا کرد که نظیر ندارد. چنانچه به زبان روسی «گلستان» ۱۳۳۶/۱۹۵۷، «بوستان و شعرها» ۱۳۴۱/۱۹۶۲ از چاپ بیرون آمدند؛ سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ تحقیقات جدی دکتر رستم علی یف با عنوان «سعدی و گلستان او» چاپ و نشر شد و سالی بعد ۱۳۳۸/۱۹۵۹ متن علمی و انتقادی این شاه اثر، به اهتمام همین علی یف به طبع رسید که به اعتراف همگان، بهترین ارزیابی شد. جز اینها، صدها نمونه از آثار شیخ سعدی به روسی و زبانهای خلق‌های دیگر اتحاد شوروی سابق ترجمه و نشر شدند و دهها کتاب و مقاله در نشریه‌های گوناگون به طبع رسیدند.

باید گفت، مرکز اصلی این همه کارهای نیک و شایسته در مورد کل بزرگان ادب و فرهنگ پیشین، انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سابق بود که بر آن دولتمرد نیک نام و دانشمند فرزانه تاجیک، آکادیسمین باباجان ففورف ریاست می‌کرد.

پژوهشگران تاجیک با بررسی ترجمه و انتشار آثار شیخ سعدی به زبان‌های اروپایی نیز مشغول شده‌اند که جهت نمونه به کار دکتر شاکر مختار به فرانسه می‌توان اشاره کرد.

در زمینه زندگی و آثار شیخ ما اقدام بزرگی در تاشکند انجام شد. چنانچه «بوستان» در ۱۳۳۹/۱۶۶۰ و «گلستان» در ۱۳۴۷/۱۹۶۸ به زبان ازبکی طبع و نشر شدند. ایرانشناس

معروف، دارنده جایز بین‌المللی فردوسی، پروفیسور «شاه اسلام‌شاه محمودوف» کتابی از روزگار و آثار شاعر با نام «سعدی شیرازی» نوشت و منتشر ساخت (۱۳۴۳/۱۹۶۴). از پژوهشگران تاجیک، در سال‌های هفتادم و هشتادم میلادی، دو تن بیشتر کار کردند: روانشاد دکتر نظیره بانوقهاراوا و دکتر ناظر جان عرب زاده.^۲ بانو قهاراوا به بررسی غزلیات شاعر پرداخت، گزیده زیبایی مرتب کرد امامتأسفانه اجل امان نداد که پژوهش‌های خود را به سامان برساند.

دکتر عرب زاده^۳ سال ۱۳۴۷/۱۹۶۸ کتاب «عقیده‌های اخلاقی سعدی» را به زبان روسی به چاپ رساند که پذیرفته شد. وی این کتاب را سال ۱۳۶۰/۱۹۸۱ با تصحیح و تکمیلی دیگر، به زبان فارسی تاجیکی چاپ و نشر کرد و مقاله مفصل و جداگانه‌ای که در دانشنامه بزرگ تاجیکان آمده است، به قلم همین دو تعلق دارد.^۴

شایسته تأکید است که هم در بررسی و هم چاپ و نشر آثار شیخ سعدی کار شادروان دکتر صاحب‌الدین صدیق‌وف‌بلندترین دست‌آورد محسوب می‌شود. وی آثار شیخ شیراز را از نو تصحیح نمود و در چهار جلد، با پیشگفتاری کامل، سالهای ۱۹۹۰ - ۱۹۸۸ (۱۳۶۷ - ۱۳۶۹) در دوشنبه منتشر کرد.^۵

کار دکتر صدیق‌وف بیشتر از این دو جنبه جالب توجه است: الف. زندگی‌نامه کامل و صحیح شاعر بزرگ را برای خوانندگان تاجیک پیشکش کرده است؛ ب. به جز از چاپ‌های تهران، نسخه‌های خطی قدیم و معتمد را که در گنجینه دست‌نویس‌هایی به نام میرزایف فرهنگستان علوم تاجیکستان شماره‌های ۵۰۳ و ۴۲۱ نگهداری می‌شوند، مورد استفاده قرار داده است. به ویژه نسخه خطی ۵۰۳ که پس از ده، پانزده سال پس از فوت شاعر کتابت شده است،^۶ بسیار جای‌های دیوان را کامل‌تر کرده است. به عنوان نمونه سه مثال ذکر می‌شود:

۱. در چاپ تهران:

علی‌الخصوص که «سعدی» مجال قُرب تو یافت، حقیقت است که فکرت مع‌الزمان ماند^۷

در نسخه دوشنبه به جای «فکرت» واژه «ذکرت» آمده است که با معنی بیت سازگارتر می‌نماید.

۲. در چاپ تهران:

چنان از خمر و زهر و نای و ناقوس نمی‌ترسم که از زهد ریایی^۱
واژه «زهر» (نای زدن) در بستر معنی جای ندارد، چرا که به دنبال «نای» هم آمده است و اما در نسخه ۵۰۳ به جای «زهر»، «چنگ» آمده که مناسب می‌باشد.

۳. در چاپ تهران:

در آن حرم که نهندش چهار بالش حرمت جز آستان نرسد خواجهان صدرنشین را
(متن کامل دیوان، ص ۶۸۲)

در معنی این بیت «حرمت» گنجایش دارد و اما واژه «حشمت» که در نسخه خطی دوشنبه موجود است، سازگارتر می‌نماید، چراکه سخن از اسباب حشمت می‌رود. این حال، یعنی وجود نسخه‌های خطی معتمدتر در تاجیکستان، موضوعی را پیش می‌نهد که آثار شیخ «سعدی» از نوتصحیح و تکمیل شود. با همت بنیاد فارس‌شناسی در شیراز جنت مکان، امید می‌رود که این کار نیک هرچه زودتر و بهتر انجام یابد. از جانب خود اطمینان خاطر می‌دهیم که پژوهشگران تاجیک شرکت در این کار رامایه افتخار می‌دانند.

حضور عزیزان این هم عرض شود که اسباب گرایش سخت و دلپذیر تاجیکان به شیخ سعدی و آثار وی، تنهاشیرینی و پرمغزی سخن وی نیست، باز به خاطر این هم هست که شاعر گرانمایه خجند و خوارزم، سمرقند و مرو، بخارا و جیحون و دیگر گوشه و عناصر سرزمین فرا رود را به نیکی و شادی بارها یاد کرده است. زیاده از این، شیخ ما، نام‌قوم تاجیک را هم با مهر و اخلاص به زبان گرفته است:

در باب نخست از «بوستان» حکایتی از دانشمندی هست که جهان گشته و از جمله سرزمین‌های «عرب» و «ترک» و «تاجیک» و «روم» دیده است. چهار بیت اول این حکایت چنین است:

ز دریای عمان برآمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی
عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم
جهان گشته و دانش اندوخته سفر کرده و صحبت آموخته
به هیکل قوی، چون تناور درخت ولیکن فرومانده بی برگ سخت
(متن کامل دیوان، ص ۱۶۰)

شاعر شیرین سخن غزلی نغز دارد در هشت بیت و در آن «روی تاجیکانه» را بالاتر از «چهره ترکان یغماوی» می‌داند. این است آن غزل شیوا:

تا کی ای دلبر، دل من بار تنهایی کشد؟ ترسم از تنهایی احوالم به رسوایی کشد!
کی شکیبایی توان کردن چو عقل از دست رفت؟! عاقلی باید که پای اندر شکیبایی کشد!
سرو بالای مناگر چون گل آیی در چمن، خاک پایت نرگس اندر چشم بینایی کشد
روی تاجیکانه‌ات بنمای تا داغ حبش آسمان بر چهره ترکان یغمایی کشد
شهدریزی، چون دهانت دم به شیرینی زند! فتنه انگیزی، چو زلفت سر به رعنائی کشد!
دل نماند بعد از این با کس که گر خود آهن است، ساحر چشمش به مغناطیس زیبایی کشد
خود هنوزم پسته خندان عقیقین نقطه‌ای است باش تا گردش قضا پرگار مینایی کشد
«سعدیا» دم درکش از دیوانه خواندند که عشق گرچه از صاحب‌دلی خیزد، به شیدایی کشد!

(غزلیات سعدی، ص ۴۶۶)

در ترجیع‌بند معروف «بنشینم و صبر پیش گیرم»، یک معنی نازک شاعرانه اشاره شده؛ و آن این است که قهرمان غنایی خود را «تاجیک» می‌شمارد و «حریف» بی‌رحم را «ترک». بند چهارم از آن شعر دلکش این است:

گفتار خوش و لبان باریک ما اَطِيبُ فَاكْ جَلَّ بَارِيكٌ^۱
از روی تو ماه آسمان را شرم آمد و شد هلال باریک

یا قاتلنی بسیف لحظوا لله
 از بهر خدا که مالکان، جور
 شاید که به پادشاه بگویند:
 «ترک تو بریخت خون تاجیک!»
 دانی که چه شب گذشت بر من؟
 با این همه گر میوه باشد،
 فی الجمله نماند صبر و آرامک
 دردا که به خیره عمر بگذشت
 بنشینم و صبر پیش گیرم
 قَتَلْتَنِي بِسَيْفٍ لِحْظِ وَاللَّهِ
 چندین نکنند بر مالیک
 لَا يَأْتِ بِمِثْلِهَا أَعَادِيكَ^{۱۲}
 هم روز شود شبان تاریک
 مَ تَرَ جَرْنِي وَ كَمَ أَدَارِيكَ^{۱۳}
 ای دل، تو مرا کمی گذار یک
 دنباله کار خویش گیرم!

(غزلیات سعدی، ص ۶۶۳)

به طوری که اشاره شد، شیخ «سعدی» نقاطی از فرارود را بارها گرم یاد کرده است. یکی از آن تلمیحات دلکش که شیخ را برای تاجیکان امروز باز هم گرمی‌تر و محبوب‌تر کرده است، «وخش» است شاعر در باب چهارم از «بوستان» حکایتی جالب دارد که قهرمان آن «دانای وخش» از «خاک وخش» می‌باشد. این است آن حکایت:

شنیدم که در خاک وخش از مهان
 یکی بود در کنج خلوت نهان
 مجرد به معنی، نه عارف به دلق
 که بیرون کند دست حاجت به خلق
 سعادت گشاده دری سوی او،
 در از دیگران بسته بر روی او
 زبان‌آوری بی‌خرد سعی کرد
 ز شوخی به بد گفتن نیک‌مرد
 که: «زهار از این مکر و دستان و ریوبه جای «سلیمان» نشستن چو دیو

دمادم بشویند چون گربه روی
 طمع کرده در صید موشان کوی
 ریاضت کش از بهر نام و غرور
 که طبل تهی را رود بانگ دور
 همی گفت و خلقی بر او انجمن
 بر ایشان تفرج کنان مرد و زن
 شنیدم که بگریست دانای وخش که: «یا رب، مر این بنده را تو ببخش!

وگر راست گفت، ای خداواند پاک
 مرا توبه ده، تا نگردم هلاک!
 پسند آمد از عیبجوی خودم
 که معلوم من کرد خوی بدم!»

گر آنی که دشمنت گوید، مرنج! و گر نیستی، گو: «برو، باد سنج!»
 اگر ابلهی مشک را «گنده» گفت تو مجموع باش، او پراکنده گفت
 وگر می‌رود در پیاز این سخن چنین است، گو: «گنده مغزی مکن!»
 نگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن ز هنگامه گیر
 نه آیین عقل است و رای و خرد که دانا فریب مشعبد خرد
 پس کار خویش آنکه عاقل، نشست زبان بد اندیش بر خود بیست
 تو نیکو روش باش، تا بدسگال نیابد به نقص تو گفتن مجال
 چو دشوارت آمد ز دشمن سخن نگر، تا چه عیبت گرفت، آن مکن!
 جز آن کس ندانم نکو گوی من که روشن کند بر من آهوی من^{۱۴}

(متن کامل دیوان، ص ۲۶۱-۲۶۰)

«خاک و خش» بی‌گمان «وخشان زمین» است - سرزمین واقع در تاجیکستان، در کنار رودخانه «وخش» یا «وخش‌آب» که در عهد باستان «OXWO» - «Oaxwo»^{۱۵} می‌گفته‌اند و در «اوستا» هم آمده است.

و اما «دانای و خش» روشن نیست که آن کیست، تخمین‌هایی میان مردم هست که این مرد دانا، پیامبر خدا «زردشت» باشد و یا حضرت «بُرخ ولی» که آرامگاهش در کنار یکی از شاخ‌بهای «وخش» هنوز هم زیارتگاه مردمان است. به حدس شاعر محمدعلی عجمی، حکیم ناصر خسرو قبادیانی هم می‌تواند باشد که پس از تحولات کلی در اندیشه از زندگی بی‌پروای خود پاک برید و به مبارز متین داد و به راستی تبدیل یافت. وی می‌تواند یکی از دانشمندان آن روزگار و یاحتی از دوستان شاعر باشد که ضمن سفرهایش پیدا کرده است. همچنین این «دانای و خش» می‌تواند جز از این حدس و گمانها باشد، یعنی قهرمانی که خود شاعر بزرگ در اندیشه شاعرانه پرورده است.

بی شک، جلب توجه پژوهشگران گرامی به این موضوع مهم می‌نماید، چرا که روشن کردن خردترین جزئیات آثار بزرگان پیشین و از جمله شیخ اجل به نفع بهبودی فرهنگی و اجتماعی حیات امروزی و فردایی خود ماست و اما مهم‌تر از این جلب توجه عزیزان بر

این است که در همان «خاک و خش» امروز چه می‌گذارد؟ و باز هم مهم‌تر آن است که نسبت به «خاک و خش» امروز چه باید کرد، تا فردای مطلوب داشته باشد؟ آنچه در «خاک و خش» گذشت و می‌گذرد، با یک سخن این است که درازدستان بیگانه، با سوء استفاده از عناصر کم‌آگاه خودی، آتش فتنه‌ای در دادند که هنوز به درستی خاموش نگشته است، چرا که درازدستان بیگانه هنوز از غرض‌های بد خود دست نکشیده‌اند و عناصر خودی نیز از خواب گران غفلت به درستی بیدار نشده‌اند. راه، تنها همین است که این «دانای و خش» هرچه زودتر گناهایش را دریابد و توبه کند و در این کار شرافتمندانه، وارثان و نامبرداران شیخ سعدی می‌توانند سهیم باشند؛ البته که با شمشیر زنگ نزن فرهنگ و اندیشه.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در مکتب خواندن و سواد داشتن همگان حتمی بود.
۲. صدرالدین عینی. کلیات، ج ۱۱، کتاب ۲، دوشنبه، ۱۹۶۳.
۳. نمونه‌های ادبیات تاجیک، دوشنبه، ۱۹۴۰، ص ۱۰۳ تا ۱۱۶.
۴. شرف همدرسی با اینان در دانشگاه دولتی ملی تاجیکستان نگارنده یافته است.
۵. وی پیشتر با امضای «قلمت وف» می‌نوشت.
۶. دایره‌المعارف ساویتی تاجیک، دوشنبه، ۱۹۸۶، ج ۶، ص ۶۲۹ تا ۶۳۲.
۷. دوشنبه، انتشارات ادیب، ج ۱، ۱۹۸۸، ۴۲۳ ص؛ ج ۲، ۱۹۸۹، ۴۱۶ ص؛ ج ۳، ۱۹۹۰، ۳۶۸ ص، ج ۴، ۱۹۹۰، ۳۰۴ ص، تعداد هر یکی از جلدها چهارده هزار نسخه است.
۸. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۰، ص ۶۹۹.
۹. غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۳۷۵.
۱۰. «چه پاکیزه است دهان تو، بزرگ است آفریدگار».
۱۱. «ای آنکه مرا به تیغ نگاه می‌کنی، به خدا که مرا با آن کشتی!».
۱۲. «بر دشمنان تو آنگونه نگذرد!».
۱۳. «چه قدر مرا می‌رانی، و من با تو مدارا می‌کنم».
۱۴. عیب، بیماری.
۱۵. دایره‌المعارف ساویتی تاجیک، دوشنبه، ۱۹۷۸، ج ۱، ص ۵۹۳.
۱۶. در گفتگویی که ۲۹ فروردین ۱۳۷۷ (۹۸/۴/۱۸) در تهران جای داشت.